

بهرام از اسطوره تا تاریخ (جستاری در ویژگی‌های مشابه یک نام مشترک)

دکتر هوشنگ محمدی افشار

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

اغلب نام‌های مشترک در اساطیر کهن دارای سرانجام و تقدیر مشابه و متأثر از نمونه‌ازلی و کهن‌الگوی واحد هستند. نمونه‌ای این نامها در اسطوره‌های ایرانی و حماسه‌ملی ایران فراوان به چشم می‌خورد. از جمله نام‌های بسیار پربسامد که هم جنبه‌اسطوره‌ای و آئینی دارد، هم حماسی، نام «بهرام» است که در فرهنگ آریایی و تاریخ ایران باستان دارای خویشکاری‌هایی چون، خدای جنگ، ایزد پیروزی، موعود، منجی، شاه و پهلوان زیناوند و ارتشتار و پیروزمند است. در این جستار که به شیوه‌توصیفی و تحلیلی نوشته شده است، تلاش شده است شخصیت بهرام‌های مشهور در بستر اساطیر ایرانی و حماسه‌ملی ایران، بیشتر شناسایی شود و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و اثبات گردد که مصادیق این نام در اساطیر و تاریخ ایران، تقریباً دارای ویژگی‌ها، خویشکاری‌ها و تقدیر و سرنوشت مشابه هستند.

کلیدواژه‌ها: بهرام، اساطیر و حماسه‌ملی ایران، خویشکاری مشابه، تاریخ باستان.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱۰/۳۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۰۲/۳۰

Email: h.afshaar@gmail.com

مقدمه

در اساطیر ملت‌های کهن، اغلب نام قهرمانان بر مبنای ویژگی‌های برجسته شخصیتی یا شکل ظاهری و معنایی آنها انتخاب می‌شود. (ر.ک. خالقی مطلق ۱۳۸۸: ۳۱۳ تا ۳۲۰) بعضی نامها بر اساس سجایای اخلاقی و برخی دیگر با تکیه بر ویژگی‌های بدنی و رنگ پوست و گروهی بر مبنای دانش و هوش و عدل‌ای نیز با توجه به توانایی‌ها و خویشکاری^۱ آنها نامگذاری می‌شوند. (همانجا)

گروهی دیگر در صدد کتمان اسم واقعی خود هستند؛ زیرا معتقدند که اسم معرف همه هویت ایشان است و با آگاهی معارض یا حریف بر نام، انگار وی بر بخشی از وجود قهرمان مسلط شده است (شمیسا ۱۳۷۳: ۸۳) و قهرمان گاه با بیان یکی از خصوصیات خود، حریف را مجاب می‌کند. بهترین نمونه این کتمان نام داستان رستم و سهراب، فرود سیاوش و رستم و اشکبوس در شاهنامه است.

گاه نیز قهرمان کاملاً نام خود را پنهان می‌کند، چنانکه اودیسیوس در برابر پولیفیموس - غول یک چشم - می‌گوید: «نام من هیچ کس است. مادرم، پدرم، و همه همراهانم مرا هیچ کس می‌نامند.» (هومر ۱۳۸۶، سرود نهم: ۱۵۷)

معمولاً تحلیل‌های معنایی شخصیت بر سه محور انجام می‌شود: اسم، صفت و وضعیت ظاهری. (اخوت ۱۳۹۲: ۱۴۸)

اسم‌های مشترک ویژگی‌های مشترک را به ذهن متبادر می‌کنند، یا موجب تداعی سرچشمه‌های یکسان و مشترک می‌شوند. نمونه این‌گونه نامها در اسطوره و تاریخ فراوان است. برای مثال در شاهنامه فردوسی، چندین پادشاه به نام خسرو، پیروز، بهرام و ... و نیز چندین پهلوان هم‌نام وجود دارد که گاه به یک سرنوشت هم دچار می‌شوند. به عنوان نمونه سرنوشت دو «الوای» در شاهنامه، بسیار شبیه یکدیگر است. الوای در داستان کاموس کشانی نیزه‌دار رستم است که از

جهان‌پهلوان هنرهای زیادی آموخته و محافظ رستم در جنگ است و به رغم مخالفت رستم، به نبرد با کاموس اقدام کرد. کاموس وی را نیزه‌ای زد، از زین برگرفت و بر زمین افکند و زیر نعل اسب خویش کشت. (فردوسی ۱۳۷۵، ج ۴: ۲۰۴ به بعد) اما همین شخصیت دوباره در داستان نبرد رستم و اسفندیار ظاهر می‌شود: یکی نامور بود الوای نام سرافراز و اسپ افکن و شادکام (همان ج ۶: ۲۸۳)

که همان خویشکاری‌های الوای در داستان کاموس را دارا است؛ اما این بار در نبرد با نوش‌آذر، فرزند اسفندیار، به وسیله تیغی که بر سر و گردنش می‌خورد، به دو نیم می‌شود. (ر.ک. همان)^(۱)

از جمله نام‌های پر بسامد در فرهنگ آریایی و اسطوره‌ها و تاریخ ایران باستان، نام «بهرام» است که این جستار در صدد است ویژگی‌ها و نقش‌های همانند بهرام‌های اساطیری و تاریخی را اعم از ایزد، منجی، شاه و پهلوان تحلیل و بیان کند.

بیان مسأله

نام‌هایی وجود دارد که برخوردار از پشتوانه فرهنگی و اسطوره‌ای هستند و ریشه در روزگارانی دارند که گروه‌های مختلف یک قوم هنوز در بستر مشترک فرهنگی با یکدیگر به سر می‌بردند و دارای باورها و آیین‌ها و حتی دین مشترک بودند؛ مانند «بهرام» که در حقیقت نام ایزدی آریایی به نام (وَرِثْرَغَنَه)^۱ است. معمولاً نام‌های باستانی مشترک، و خویشکاری‌ها و سرنوشت مشترک را تداعی می‌کنند. این مقاله سعی دارد، بیان کند همه «بهرام‌ها» چه اسطوره‌ای چه تاریخی، با توجه

به معنای اسم و پشتوانه اسطوره‌ای و باورهای قومی دارای وجوه و خویشکاری نسبتاً مشابهی هستند و از یک الگو تبعیت می‌کنند.

شیوه پژوهش

نوع تحقیق بنیادی - نظری و روش تحقیق بر مبنای فن توصیف و تحلیل محتوا و به شیوه کتابخانه‌ای و سندکاوی است و از شیوه استقرایی و بررسی از جزء به کل در تجزیه و تحلیل و پردازش داده‌ها و نتیجه‌گیری‌ها بهره گرفته‌ایم.

پرسش‌های پژوهش

مقاله در صدد است به این پرسش پاسخ دهد که آیا بهرام‌های اسطوره‌ای و حماسه ملی و تاریخ باستان از یک نمونه‌ ازلی^۱ و نیز کهن‌الگوهای^۲ مشخصی تبعیت می‌کنند؟

پیشینه پژوهش

درباره بهرام چه به عنوان یکی از ایزدان باستانی، چه به عنوان شخصیتی اسطوره‌ای، علاوه بر *اوستا* و متون زرتشتی کهن و متون متأخر و پس از اسلام، در آثاری چون بهرام‌نامه‌ها و سروده‌های مذهبی به صورت پراکنده مطالبی آمده است.

در دوره معاصر می‌توان از دو کتاب نام برد که به بهانه تحقیق در هفت پیکر نظامی به صورت جسته و گریخته تحقیقاتی درباره بهرام انجام داده‌اند. یکی تحلیل

هفت‌پیکر از دکتر محمد معین (۱۳۸۴) که ضمن تحلیل منظومه نظامی به معرفی پاره‌ای از منابع و سرچشمه‌های فکری اثر پرداخته است و موضوع اصلی اثر شامل مآخذ فارسی، عربی و اروپایی هفت‌پیکر و اهمیت عدد هفت است و کمتر به شخصیت بهرام پرداخته است. دیگر تفسیر هفت‌پیکر نظامی از مایکل بری (۱۳۸۵) که در فصل‌های دوم و پنجم در ضمن بهانه معرفی بهرام گور، سرچشمه‌ها و اسطوره‌های شکل گرفته پیرامون ایزد بهرام (ورثرغنه) را مفصل‌تر تحلیل و تفسیر کرده است. تحقیقات شادروان پورداوود یشت‌ها (۱۳۷۷) و مهرداد بهار (۱۳۷۶) و (۱۳۸۴) و دیگر محققان هم راهگشای مسأله هستند. اما در میان پژوهش‌های معاصر کتاب یا مقاله‌ای که به صورت منسجم، سیر تطور و دگرگونی «بهرام» از اسطوره تا تاریخ را بررسی کرده باشد و دربارهٔ وجوه مشترک و مشابهت‌های شخصیتی و نقش بهرام در فرهنگ و تمدن ایران به صورت مستقل تحقیق کرده باشد، نوشته‌ای یافت نشد.

بهرام در فرهنگ و تمدن آریایی

ورثرغنه^۱ (یوستی ۱۹۸۵: ۶۰) از خدایان کهن آریایی است و مقام و منزلت ایندرا^۲ (ایونس ۱۳۸۱: ۱۸) در فرهنگ هند را دارا است. «این خدای هند و اروپایی خورشیدی و آسمانی را مردمان آریایی ایران و هند، حتی پیش از جدایی جغرافیایی دینی خود، پانزده سده پیش از میلاد مسیح می‌پرستیدند. ورثرغنه کهن‌ترین قوم ایرانی، بی‌گمان خویشاوند اسطوره‌ای زئوس مسلح به گرز بود و همچنین خدای جنگ به شمار می‌رفت. از این رو اقوام ایرانی آسیای صغیر که در

1. Werethraghna

2. Indra

تماس با یونانی‌ها می‌زیستند، سرانجام او را با آرس^۱ (بین سنت ۱۳۸۷: ۳۲)، خدای یونانی‌ها یکی پنداشتند و مریخ^۲ سیاره سرخ را به نام او نامیدند. (بری ۱۳۸۵: ۱۸۹) از آن روی که وجود بهرام به عنوان ایزدی جنگجوی و همیشه پیروز مطرح بوده است، به تبع می‌بایست حداقل یک داستان نیمه فراموش شده یا چندین داستان ترکیبی درباره این ایزد وجود داشته باشد. بر خلاف نظر هینلز که معتقد به انتزاعی بودن وجود بهرام است و آن را تجسمی از یک اندیشه و نیروی پیشتاز و غیر قابل مقاومت پیروزی می‌داند. (ر.ک. هینلز ۱۳۸۴: ۴۱) باید به یک اسطوره درباره این ایزد قائل شد؛ زیرا همتایان دیگر آریایی او با خویشکاری‌های مشابه در اساطیر ملل باستان وجود دارند؛ از جمله: ایندرا، همتای هندی وی، وهگن^۳ همتای ارمنی او که حتی مجسمه‌ای نیز برایش ساخته بودند، هراکلس^۴ در شمال شرقی سوریه، ورلگن^۵ در میان سکاها، و شغن^۶ در سغد و آرتغن^۷ در خوارزم. (بین سنت ۱۳۸۷: ۱۴۴)

نقش بهرام نیز در سکه‌های هندی و بناهای تاریخی میتراپی متجلی است و این خود بیانگر آن است که دارای اسطوره‌ای بسیار کهن است و همین سابقه طولانی باعث تایید این ایزد^۸ به عنوان نیروی همیشه پیروز و همچنین اختصاص یک یشت مهم (بهرام یشت) در *اوستا* و به او است. در ضمن با دقت در ریشه و ساختار و معنای اسم بهرام هم می‌توان به اصالت این اسطوره و اهمیت آن پی برد. طبق تحقیق استاد پوردادوود

1. mars
3. Vahagn
5. Varlagn
7. Artaghn

2. Ares
4. Herakles
6. Vashgn
8. yazata

«کلمه بهرام مرکب از دو لغت اوستایی ورترا+غن، جزء اول به معنی حمله و هجوم و فتح و نصرت و به معانی مذکور در اوستا بسیار استعمال شده و در تفسیر پهلوی/اوستا به پیروگری ترجمه شده است. جزء دوم «غن» (حَن - زن) و به معنی کشنده و زنده است و در جزء اخیر یک دسته از لغات مرکبه اوستایی دیده می‌شود؛ مثل: خرفسترغن، مارگن و در سانسکریت این کلمه ورتراهن^۱ می‌باشد. «ورترا» عفریتی است ازدها شکل که به دست «اندرا» کشته شده است. در «ودا» ورترا ازدهایی بوده که آب را در کوهها حبس نموده، از جریان بازمی‌داشت. اندرا او را کشته و سینۀ کوه را با هزاران تیر چاک زده و آب را از زندان برهانید و به سوی دریا روان ساخت. اسم «ورتراغن» که در مزدیسنا به ایزد پیروزی داده شد، از همین ورتراهن سانسکریت است.» (یشتها ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۱۲ تا ۱۱۴؛ نیز ایونس ۱۳۸۱: ۱۳۰)

پورداوود متذکر می‌شود که در هیچ جای اوستا اشاره نشده که بهرام هم مانند اندرا کشنده ازدها باشد، اما غیر مستقیم اثری از این داستان نزد ایرانیان وجود دارد. (ر.ک. یشتها ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۱۲-۱۱۴)

بهرام در اوستا

در اوستا، بهرام به معنی پیروزمند، و صفت برای یک گروه از ایزدان است، اما به صورت ویژه ایزد ورتراغن و در گزارش پهلوی و هرا یا ورهران با ورهرا یکی از بزرگترین ایزدان آیین مزدیسنا است.

شمار ایزدان در آئین مزدیسنا بسیار است و شأن آنها پایین‌تر از امشاسپندان است. بهرام در رتبه و مقام هم‌ردیف ایزد سروش است. در مهریشت، بهرام همراه مهر پیکار می‌کند و در پیکرگازی خشمگین، پیشاپیش او در حرکت است و چون پرنده‌ای تیزچنگال میان زمین و آسمان پرواز می‌کند و به همراه «مهر» و «رشن»

مردمان پیمان‌شکن را به سزای کارهایشان می‌رساند و خوارشمرندگان رشن، یعنی عدالت را دچار گزند می‌نماید. (اوستا ۱۳۷۰، بهرام یشت، فقره ۴۷)

در اوستا، بهرام زیناوندترین ایزد درفش‌دار مینوی است و کسی از او پیروزتر نیست. (فرنغ دادگی ۱۳۶۹: ۱۱۲) درباره او آمده است: «بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم بشود که پیروزی و فرّ بهرام، این خانه و گله گاو را فرا گیرد، همان‌سان که سیمرغ و ابر بارور کوه‌ها را فرامی‌گیرد. بهرام رده‌های رزم‌آوران دیوان، مردمان دیوپرست، جادوان، کوی‌ها و کرب‌های ستمکار را چنین کند... دست‌های مهردروجان را از پشت بندد. چشم‌های آنان را بپوشاند و گوش‌های آنان را کر کند...». (اوستا ۱۳۷۰، کرده پانزده، بیست و بیست و دو: ۴۳۱-۴۴۵)

بهرام پُشت و پناه راست‌کرداران است. (همان: بند۱۷) او بر شرارت آدمیان و دیوان غالب می‌آید. از نظر نیرو، نیرومندترین و از نظر پیروزی، پیروزمندترین و از نظر فره، فره‌مندترین است. اگر به شیوه‌ای درست برای او قربانی کنند، در زندگی و نبرد پیروزی می‌بخشد و اگر او را درست نیایش کنند، نه سپاه دشمن وارد کشورهای آریایی می‌شود و نه بلا. بنابراین بهرام نماینده نیروی غیر قابل مقاومت است. وی اساساً خدایی جنگجو است. (هینلز ۱۳۸۴: ۴۲)

در آیین مزدیسنا زیر تأثیر فرهنگ آریایی پیش از دین‌آوری زرتشت، ایزدان و امشاسپندان می‌توانند علاوه بر شباهت انسانی به شکل حیوانات هم درآیند. «تصور آگنی به صورت اسب، ایندره به صورت گاو نر و عقاب در اساطیر ودایی، با تصورات اوستایی درباره بهرام و ایزد ایشتر که شکل‌های حیوانی متعدد به خود می‌گیرند، هماهنگ است، از جمله بهرام به شکل مرغ وارغنه^۱ درمی‌آید که شاید بی‌ارتباط با عقاب بودن ایندره نباشد.» (بهار ۱۳۷۶: ۴۶۱؛ نیز ر.ک. اسماعیل‌پور ۱۳۸۷:

۸۳ به نقل از ریگ ودا، سرود ۳۸)

همه صفات بهرام مربوط به نیرومندی و قدرت او است. در پیکر گردانی بهرام همه شکل‌ها در نهایت به صورت مردی رای‌مند و زیبای مزداآفریده نمودار می‌شود. «او با دشنه زرکوب منقش به انواع زینت‌ها ظاهر می‌شود. بهرام سرچشمه صلب و قوت بازوان و صحت و دوام در سراسر تن است.» (رستگار فسایی ۱۳۸۳: ۱۷۵)

آتش بهرام

آتش ورهران یا بهرام از آتش‌هایی است که در نوشته‌های پهلوی از ارجمندی آن سخن بسیار رفته است و آن را مظهر جسمانی سه آذر بزرگ ایران باستان، آذرگشنسب، آذر فرنبغ، آذر برزین مهر و نیز پشتیبان همه آذرهای روی زمین برشمرده‌اند. (عفیفی ۱۳۸۳: ۷۰)

در بندهش آمده است: «آتش را به نام بهرام از آن روی خوانند که همه آتش‌ها را در جهان در پستی از بهرام و پاسبانی از سروش است و ایشان را با هم همکاری است. آذر فرنبغ که آسرون آذرهاست و آذرگشنسب که ارتشتار و آذر برزین مهر که واستریوش خوانده شوند، همکار بهرام‌اند و تا فرشکرد پاسبانی‌کنندگان جهان‌اند.» (فرنغ دادگی ۱۳۶۹: ۹۱؛ نیز ر.ک. ونیدیاد ۱۳۸۵: ۳۵۳)

ستایش بهرام پس از خورشید و ماه، در بامداد و نیمروز و عصر فرض بوده و زیان رساندن به آن را گران‌ترین گناهان می‌دانستند. این آتش با تشریفات خاصی از شانزده آتش گونه‌گون تهیه و تطهیر می‌شود و سپس آن را در جایگاه یا تخت ویژه، همچون شاهی می‌نشانند. به اعتقاد مزدیسنان، روان در گذشته در صبح روز چهارم پس از مرگ، در خانه شاه بهرام پیروزمند می‌آید و با دادن زوهر^(۲) به آتش، روان به راحتی از پل چینود عبور می‌کند و بهرام نیرومند با سروش و وای

به در این روز روان نیکوکار را همراهی می‌کند. (مینوی خرد ۱۳۸۰: ۶۳ و ۸۶؛ نیز ر.ک. عقیقی ۱۳۸۳: ۴۶۱؛ بویس ۱۳۷۷: ۴)

ایرانیان باستان تن این آتش را در گیتی و روان و فرّه آن را در آسمان و مینو می‌دانستند و برای آن نیروی برکت بخشنده قایل بودند که موجب پاکی جان و روان و ستایش اهورامزدا و به کار بستن کرفه‌ها و کوشیدن با دروج و ناشایست‌ها بوده است. (ر.ک. بهار ۱۳۷۶: ۱۳۶ تا ۱۳۸)

وابسته‌های بهرام

در اعتقاد مزدیسنان پس از اهورامزدا، امشاسپندان جای دارند و ایزدان پس از ایشان در رده پایین‌ترند. اگر چه ایزدان بی‌شمارند؛ اما بعضی بر دیگران برتری دارند و اینان عمدتاً ایزدانی هستند که یشت ویژه به نام خود دارند و در گاهشماری ایران باستان روز خاصی از تقویم زرتشتی به آنان اختصاص دارد.

روز بیستم هر ماه منسوب به بهرام است و نگهبانی این روز سپرده به این فرشته پیروزی و موسوم به بهرام روز است که روز مقدّسی شمرده می‌شود. زرتشتیان آن روز را جشن گرفته، به پرستشگاه آتش بهرام می‌روند. (یشت‌ها ۱۳۷۷: ۱۱۵) شهریور امشاسپند نیز وظایف طبقاتی او را به دست آورده و خدای جنگ و نبرد گشته است. (بهار ۱۳۷۶: ۴۷۱)

در بندهشن آمده است که «هر گلی از آن امشاسپندی ... و سنبل [با سیسنبر] بهرام راست.» (فرنغ دادگی ۱۳۶۹: ۸۸)^(۳)

در اساطیر بین‌النهرین و قوم سومر و بابل و به تبع آن اساطیر آریایی، روز سه شنبه و رنگ سرخ نیز از آن ایزد بهرام است. (ر.ک. بیرونی ۱۳۶۷: ۴-۲۷۳؛ نیز یاحقی ۱۳۸۶: ۲۲۹) حکیم نظامی درباره نشستن بهرام در سه شنبه در گنبد سرخ و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم چهارم، نسرین نوش می‌گوید:

روز بهرام و رنگ بهرامی شاه با هر دو کرده هم‌نامی
سرخ در سرخ زیوری برساخت صبحگه سوی سرخ‌گنبد تاخت
بانوی سرخ روی سقلابی آن به رنگ آتشی، به لطف آبی
(نظامی گنجه‌ای ۱۳۸۷: ۱۷۸)

نام دیگر سیارهٔ مریخ، بهرام است و در نجوم ایرانی سیاره و خدای جنگ به
شمار می‌رود که در فلک پنجم جای دارد. در *شایست نشایست* (فصل ۲۲، فقره
۲۰) بهرام برانگیزانندهٔ جنگ نامیده شده است. سیارهٔ بهرام همچون ایزد بهرام نیز
به ده‌پیکر درمی‌آید. (ر. ک. یشت‌ها، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۲۷ تا ۱۳۳؛ بهار ۱۳۷۶: ۶۳)

ارتباط سه‌شنبه با مریخ یا mars رومی که در نام فرانسوی این روز *mārdi*
(یعنی روز مارس) باقی‌مانده است، نیز با حکمت‌های گذشته، از حرّانی و بابلی
نیمه شفاف است. «در نزد صابئیان حرّان معبد مخصوص مریخ چهارگوشه به رنگ
سرخ بود و در جشن مریخ لباس و تزئینات سرخ آلوده به خون بر تن می‌کردند.»
(احمد نژاد ۱۳۶۹: ۴۲؛ نیز ر. ک. معین ۱۳۸۴: ۱۶۶)

نقش‌ها و خویشکاری‌های بهرام

بهرام ایزد نبرد و پیروزی است. بهرام یشت (یشت ۱۴) یکی از قصاید بسیار کهن
است که با طرزی بدیع و عالی سروده شده است. در بخش نخست، ایزد پیروزی
در ده ترکیب گونه‌گون جلوه کرده، خود را به زرتشت می‌نماید. به مناسبت این
نقش ویژه انواع نیروی طبیعی، انسانی و حیوانی که لازمهٔ فتح است، از برای او
قائل شده‌اند. از هر یک از این ترکیب‌های ده‌گانه یک قسم نیرو و قدرت و
شجاعت اراده گردیده است. (یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۱۷)

به طور خلاصه از میان ده پیکری که ایزد بهرام به خود می‌گیرد، پنج پیکر او
حیوانی است. در نخستین ظهور با همیاری ایزد «وایو» به کالبد باد شتابان به سوی

اهورامزدا وزید و فرّ مزداآفریده و درمان و نیرو آورد. در دومین ظهور خود به پیکر ورزای زیبای زرّین شاخی به سوی او آمد. سومین بار به کالبد اسب سپید زیبای زردگوش و زرّین لگام. در چهارمین پیکر گردانی به صورت ماده شتر سرمست که از همه شتران نر نیرومندتر است. در پنجمین شکل گراز نرینه‌ای با دندان‌های تیز و چنگال نیرومند و پیشانی خالدار جلوه می‌کند. در ششمین بار به کالبد مرد پانزده ساله تابناک روشن چشم زیبایی به سوی اهورامزدا خرامید. در هفتمین پیکر گردانی به کالبد مرغ «وارغنه» که در میان پرندگان، تندترین و در میان بلندپروازان سبک‌پروازترین است. هشتمین بار به صورت قوچ دشتی زیبایی با شاخ‌های پیچ در پیچ به سوی او روان شد. نهمین بار به کالبد بُزگُشنِ دشتی زیبایی با شاخ‌های سرتیز به سوی اهورامزدا رهسپار گردید. و در دهمین پیکر گردانی خود به صورت مردی جنگی رایومند باشکوه زیبای مزداآفریده که در حقیقت همان بهرام جنگاور است، آشکار می‌شود که دشنه‌ای زرکوب و درخشان و آراسته به گونه‌گون زیورها دارد. (ر.ک. یشت‌ها، ج ۲: ۱۳۷۷: ۴۳۱ تا ۴۳۶)

در مجموع همه ویژگی‌ها و پیکرهای گونه‌گونی که برای ایزدمهر تجسم و توصیف شده است، متناسب با وظایف و خویشکاری‌هایی است که بر عهده او نهاده شده است.

بهرام اژدراوژن

در اساطیر و حماسه‌های ایرانی از پادشاهان و پهلوانانی با عنوان اژدهاکش نام برده شده است که مشهورترین آنها عبارتند از: فریدون، گرشاسپ، سام، رستم، گشتاسپ، اسفندیار، جهانگیر، شهریار، برزو، اردشیر بابکان و به طور غیر مستقیم کیخسرو (کشنده افراسیاب اژدهافش) و همچنین بهرام گور و بهرام چوبین.

از اهورامزدا و ایزدانی چون مهر، آذر، سروش و تیشتر هم به عنوان اژدراوژن یاد شده است. در حالی که

«بهرام بغ فیروزگر جنگ‌آوری و ارتشتاری در آیین ایران باستان است. در روایات ایرانی از اوستا گرفته تا آثار پهلوی به اژدرکشی وی اشاره نشده است. ولی قراین پراکنده‌ای در دست است حاکی از این که روزگاری درباره‌ی این ایزد ایرانی نیز مانند همانند هندیش ایندرا چنین افسانه‌ای رایج بوده است. بیشترین این قراین گواهی‌های ارمنی درباره‌ی «Vahagn» همان بهرام ارمنستان است که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردار بوده است.» (سرکاراتی ۱۳۸۵: ۲۳۹)

سرکاراتی نیز معتقد است: افسانه‌ی اژدهاکشی بهرام- ایزد با تغییر و دگرگونی‌های فراوان در داستان شیراوژنی و اژدهاکشی بهرام گور تاریخی نیز تأثیر گذاشته است و مجموع این گواهی‌ها نشان می‌دهد که این افسانه در ایران باستان سایر بوده است و تا سده‌ی هفتم و هشتم میلادی حداقل مردمان ایران شرقی و سغدی آن را به خاطر داشته‌اند. همچنین بسیاری از نقش‌های ایزد جنگاوری و ارتشتاری از بهرام ایزد به مهرایزد منتقل شده است. گرز صدگره و صد تیغه و مرد افکن مهر که در اوستا توصیف دقیقی از آن به دست داده‌اند، یادآور (Vajra) یا گرز معروف ایندرا است که با آن ورترا (vrtra) اژدهای معروف را می‌کشد. (همان: ۲۴۰؛ نیز ر.ک. یاحقی ۱۳۸۶: ۲۲۶)

به گمان قوی یکی از برجسته‌ترین دلایل این جابه‌جایی و فراموشی در اژدهاکشی بهرام ایزد، ابهام در اساطیر و امتزاج داستان‌های اسطوره‌ای یا روایت‌های تاریخی است؛ زیرا یکی از ویژگی‌های داستان‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای «تبدیل و ادغام» بوده است؛ به‌ویژه آنجا که قهرمان دارای ابعاد وسیع انسانی، اخلاقی و پهلوانی و نیز دارای حوزه‌ی فرمانروایی گسترده‌ای بوده است. نمونه‌های آن در شخصیت سه‌گانه «سام- گرشاسب- رستم»، بسیار فراوان اتفاق افتاده است. در داستان‌ها و خویشکامی‌های بغان، ایزدان و پهلوانان، این ادغام و تبدیل و شکستگی به فراوانی تکرار شده است.^(۴) به عنوان نمونه «نیبرگ» معتقد

است که «زروان» صورت ورثرغنه در شرق ایران بوده است، به این معنی که همان صفات بهرام را که به موجب یش چهاردهم دارا است، در غرب به زروان داده‌اند. خدایی که نیروی مردی، دلیری و شکوفایی می‌بخشد و سرانجام مرگ را ارمغان می‌کند. (ر.ک. ونیداد ۱۳۸۵: ۱۱۵)

برخی پژوهشگران داستان‌های رستم را نمونه‌ای دیگر از شخصیت ایندیره و دائی- هندی می‌دانند که از جهان خدایان بیرون آمده و به صورت رستم و پهلوانی‌های او در حماسه‌های ایرانی جای گرفته است. و احتمال می‌دهند ماجرای ایندیره (بهرام- ورثرغنه) و ورتره در هفت خان رستم و نبرد با دیو سپید منعکس گشته است. (ر.ک. بهار ۱۳۷۶: ۴۸۲؛ نیز نصر اصفهانی، صادقی، ۱۳۹۱)

مهرداد بهار معتقد است: «از خدایان بزرگ هند و ایرانی این تنها ایندیره است که با نام لقب «ورترگش» خودش که همان بهرام ادبیات میانه باشد، و با همان محدوده خویشکاری هند و ایرانیش در اساطیر اوستائی و پهلوی بازمانده است. خویشکاری اصلی او یاری رسانیدن به اقوام ایرانی و دشمنان دروغ در نبرد است. و این خویشکاری پهلوانی و نبرده بودن را در وداها نیز می‌توان یافت. طبعاً بسیاری از ویژگی‌ها و اسطوره‌های ایندیره بهرام از او جدا شده و بخش عمده‌ای از آنها وارد حماسه‌های ایرانی گشته و بیش از همه در این مورد، رستم زال از شخصیت او بهره برده است. بخش دیگری از کیفیات جنگاوری او نیز به ایزدان مهر و تیشتر منتقل گشته است یا در میان امشاسپندان به شهریور رسیده است.» (همان: ۴۹۰؛ نیز ر.ک. بهار ۱۳۷۶: ۴۷۱-۴۸۲)

سلاح بهرام

بهرام درفش‌دار و ارتشتار ایزدان است و در *اوستا* و متون پارسی میانه از او با صفت «زیناوند»^۱ و تمام مسلح به انواع سلاح یاد شده است.

در *اوستا*، ایزدان زیناوند، از جمله سروش و مهر^(۵) و در اساطیر و حماسه‌ها نیز پهلوانان و یلان اژدراوژن همچون فریدون، گرشاسپ، سام و کی‌گشتاسپ و ... مسلح به گرز هستند. ورترغنه هندی، هم به گرز مسلح است، هم به تیروکمان. بهرام ایرانی در کسوت انسانی، اغلب به تیر و کمان مسلح است. درباره ترجیح تیروکمان نسبت به سایر سلاح‌ها در نظر ایرانیان باید گفت، تا آنجا که می‌دانیم، ایرانیان در روزگار باستان به فرزندان خود تیراندازی و نیزه انداختن و آیین شکار بر پشت اسب می‌آموختند و نیزه داران و تیراندازان از خانواده‌های نژاده بودند. پیروزی‌های ایرانیان به ویژه از روزگار ماد، دوران فرمانروایی ههوخشتره^۱ در برابر بیگانگان اغلب وابسته به نیروی ابزارهای مهم جنگی از جمله سرنیزه و تیروکمان‌ها بوده است. ده هزار از جنگاوران «سپاه جاویدان» داریوش که از میان پارس‌ها و مادها و خوزی‌ها برگزیده می‌شدند، همه نیزه‌گزار و کماندار بودند. خود داریوش در لشکرکشی کمبوجیه به مصر در سال ۵۲۵ پیش از میلاد نیزه‌دار این شاه هخامنشی بود. (پورداوود ۱۳۸۲: ۷۳ و ۷۴)

«ههوخشتره پسر فرورتی سومین شاهنشاه ماد که به عنوان فرشته پیروزی یا ایزد جنگ (= بهرام - ورترغنه) خوانده می‌شد، باسواران چالاک و کمانداران ورزیده و نیزه‌وران زبردست با دولت آشور جنگید و پایتخت بزرگ آن- نینوا- را با خاک یکسان کرد.» (همان: ۱۱۱ و ۱۱۲)

تیراندازان و کمانداران در اسطوره‌ها و داستان‌های حماسی از بزرگترین پهلوانان افتخارآفرین ایرانی هستند. بهترین نمونه این دلاوران نژاده، «آرش کمانگیر» است که نامش در چندین جا در *اوستا* با احترام و افتخار یاد شده است؛ از جمله درباره او می‌گوید: «تیشتر ستاره رایومند را می‌ستاییم که چست بدان سوی گراید و تند و تیز به سوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پَران

که آرش بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیریوخشوت به سوی کوه خوانونت انداخت...» (اوستا ۱۳۷۰ تیریش، پاره‌های ۳۵ و ۳۶: ۳۳۷؛ نیز، پاره‌۶: ۳۳۱)

بسیاری از دلاوران نسبت خود را از خاندان آرش شیواتیر می‌دانند؛ از جمله بهرام چوبینه که از تیراندازان مشهور تاریخی است.

بهرام‌های مشهور

به جز ایزد بهرام و آذر بهرام، یکی از رهایی‌بخشان و موعودان دین زرتشتی نیز به بهرام ورجاوند موسوم است و در حماسه ملی چند پهلوان بدین نام وجود دارند. همچنین چندین قهرمان تاریخی و پادشاه در روزگار اشکانیان و ساسانیان، بهرام نام داشته‌اند.

بهرام ورجاوند: به باور پیروان مزدیسنا در پایان جهان شخصی می‌آید که ایران را از سلطه بیگانگان می‌رهاند و جهان را با دادگری و راستی آباد می‌کند. (بویس ۱۳۷۷: ۳-۲۶۱) در بندهشن درباره گزندی که هزاره هزاره به ایرانشهر رسید، آمده است که در فرجام هزاره چهارم در دوره هزاره‌های اوشیدر و اوشیدرماه و پیش از سوشیانت، شاه بهرام از نژاد کیان و از یاوران سوشیانس با هزار پیل از هندوستان می‌آید. «هیون و ترک به بس‌شمار و بس درفش در ایرانشهر بتازند و بس دوده آزادگان را بیاشوبند. آن هنگام از سوی کابلستان یکی آید که به دو فرّه از دوده بغان است و او را «کی بهرام» خوانند. همه مردم با او باز شوند و به هندوستان و نیز روم و ترکستان، همه سویی پادشاهی کند همه بدگروشان را بردارد و دین را درست فرماید و برپا دارد.» (فرنغ دادگی ۱۳۶۹: ۱۴۱)

به گزارش زند بهمن یسن بهرام در کودکی پدر خود را از دست می‌دهد و کنیزان پدر او را می‌پروراند. چون به سی سالگی می‌سد، با سپاه و درفش بی‌شمار

از سپاهیان هندی و چینی تا «بهرود» می‌تازد و در کرانه «اروند» در سه نبرد تازیان و دیگر مهاجمان را شکست می‌دهد و با همکاری پشتون زمینه را برای پیروزی آیین مزدایی و ظهور سوشیانت فراهم می‌کند. (ر.ک. *زندوهومن یسن* ۱۳۸۴، فصل هشتم، بندهای ۶ و ۷: ۵۲ تا ۶۱) با توجه به خویشکاری بهرام ورجاوند، میان او و ایزد بهرام مشابهت‌های بسیار می‌توان یافت. درباره آمدن بهرام در پایان جهان، در منظومه کوتاهی به زبان پهلوی مشتمل بر چهارده بیت پیش‌گویی شده است که متضمن مکاشفات و حوادث مربوط به پایان جهان است و پس از اشعار مانویان و رساله درخت آسوریک و بخش‌هایی از *ایاتکار زیریران* کهن‌ترین شعری است که به زبان ایرانی میانه باقی‌مانده است. (ر.ک. شکوهی ۱۳۸۶: ۷۷ و ۷۸؛ بهار ۱۳۷۶: ۱۹۸)

بهرام گودرز: یکی از فرزندان دلاور گودرز کشاورگان است. به روایت شاهنامه از چهره‌های برجسته‌ای بود که سهراب آرزوی نابودی او را همراه با دیگر دلاوران سپاه ایران داشت. (ر.ک. فردوسی ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۷۹) در نبرد سیاوش با افراسیاب از یاران او بود و پس از آن که سیاوش تصمیم به رفتن به توران گرفت، سپاه خود را به بهرام سپرد تا به نزد توس بازگرداند. (همان، ج ۳: ۱۱۶ و ۱۷۲) زمانی که کیخسرو سپاهی به توس داد تا به نبرد با تورانیان برود، بهرام در سپاه توس بود. درفش او «عُرم‌نشان» بود. پس از شناختن فرود به یاری او برخاست، اما موفق نشد راهی برای آشتی دادن توس و فرود بیابد. در نبرد «گروگرد» هنگامی که سپاه ایران به سختی شکست خورد و بهرام به نزد سپاه خود بازآمد و دریافت که «تازیانه» خود را که نامش بر آن نوشته شده بود، گم کرده است. وی که افتادن تازیانه را به دست دشمن موجب ننگ می‌دانست، برآن شد تا به میان سپاه دشمن رود و تازیانه را بیابد. اما به تنهایی با لشکر توران روبه‌رو شد. به دستور «تزاو» او را به تیر و گرز و ژوپین بستند. بهرام نیز دست به تیروکمان برد. چون تیرهایش به پایان رسید،

دست به نیزه برد. نیزه او نیز قلم گشت و بهرام به گرز و تیغ دست یازید و بسیاری را کشت. تژاو از پشت سر به او حمله برد و تیغی برکتف وی زد و بهرام را بر زمین غلتاند، ولی او را نکشت. بامداد روز دیگر گیو و بیژن به جست‌وجوی وی پرداختند و او را یافتند. گیو در کمین تژاو نشست و کین بهرام را از او گرفت و سپس بهرام درگذشت و گیو او را بر اسب تژاو نشانید و برای وی دخمه‌ای چون ایوانی بلند ساخت و به آیین شاهان به خاک سپرد. (ر. ک. رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۱۹۱ تا ۱۹۳)

در شاهنامه درباره فرجام کار بهرام آمده است:

برآیین شاهانش بر تخت عاج بخوابید و آویخت بر سرش تاج
سر دخمه کردند سرخ و کبود تو گفتی که بهرام هرگز نبود
(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۴: ۱۱۲)

سرخ کردن دخمه بهرام احتمالاً به دو دلیل است: یکی، با توجه به نام «بهرام» که رنگ سرخ بدو منسوب است، دیگر یادآور رسمی بوده است که «مردمان فلات ایران (پیش از ورود آریاییان و همزمان با ایشان) مردگان خود را در کف خانه به خاک می‌سپردند و بدن مرده را با اکسید آهن سرخ می‌کردند و در پیرامون او چیزهایی را که در زندگی به آنها نیاز داشت مانند کاسه و کوزه و غذا می‌گذاشتند.» (فروه‌وشی ۱۳۷۰: ۲۲) البته احتمال دوم اندکی قوی‌تر است.

بهرام گور: در روزگار اشکانی و ساسانی گروهی از پادشاهان و نامداران به این نام خوانده می‌شدند. بهرام در دوران ساسانیان مورد توجه فراوان بوده است. تنها پنج تن از شاهنشاهان این سلسله بهرام نامیده شده‌اند و بسیاری از پهلوانان و دلاوران آن روزگار هم بدین اسم نامزد بودند.

اما مشهورترین پادشاهی که به این نام خوانده شده است، «بهرام پنجم» فرزند یزدگرد اول (بزه‌گر) است. سرگذشت وی با اساطیر درآمیخته و کارهای نامدار

بدو نسبت داده‌اند. برخی از این کارهای نام‌آور در تاریخ اتفاق افتاده و بعضی دیگر تنها به واسطه شهرت این پادشاه، افسانه‌وار بیان شده است.^(۶)

از جمله ویژگی‌های بهرام، مهارت در تیراندازی و شکار و چوگان و انواع هنرهای رزمی بوده است که داستان‌هایی مانند به هم دوختن گوش و دست و پای آهوئی با تیر به هم و دو شاخ ساختن با تیر برپیشانی آهوئی ماده و دو شاخ از سر آهوئی نر برگرفتن است. همچنین علت آن که به «بهرام گور» ملقب شده است، واقعه‌ی مربوط به شکار است که روزی به یک تیر گورخر و شیری را که بر پشت او بسته بود، به هم دوخت. یکی از عوامل محبوبیت بهرام، خیرخواهی او در بخشیدن خراج ارضی به مؤدیان و نیز تشویق مردم به استفاده از لذات زندگی بود. موسیقی را بسیار دوست می‌داشت و به نوازندگان و خوانندگان دربار مقام اعطا می‌کرد.

از دیگر داستان‌های منسوب به بهرام آن است که در خانه روستایی، هنگامی که دریافت دادگری او شیرگاو آن زن و مرد را افزون ساخت و اندیشه ستم شیرگاو را کاهش داد، دادگری را در وجود خود تقویت کرد.^(۷)

داستان نهادن تاج شاهی میان دوشیر که بهرام پس از آن که دلاورانه شیران را کشت و تاج را برگرفت دارای آوازه‌ای فراوان است. (ر. ک. فردوسی ۱۳۷۵، ج ۷: ۳۰۲؛ نیز نظامی گنجه‌ای ۱۳۸۷: ۹۷) در این باره کریستن‌سن معتقد است: مورخان این افسانه را از آن جهت اختراع کرده‌اند تا این قضیه شرم‌آور را بپوشانند که سپاهی حقیر از عرب به فرماندهی نعمان بن منذر باعث خلع خسرو شد و تصمیم بزرگان کشور را به هم زده و پادشاهی را که مردود بزرگان و موبدان زرتشتی بوده به تخت نشانند. (ر. ک. کریستن‌سن ۱۳۷۷: ۵-۳۷۴)

در ضمن مفهوم ربودن تاج از میان دو شیر که به بهرام گور نسبت داده شده است، یک مضمون اسطوره‌ای است که وجود بهرام گور را به جایگاه خدایی‌اش

«ورثرغنه» بازگردانده است. «کهن‌ترین نقش ایرانی شناخته شده درباره قهرمانی که با دوشیر دست و پنجه نرم می‌کند مَهر استوانه‌ای کنده‌کاری شده هخامنشی متعلق به سده ششم پیش از میلاد مسیح است که امروزه در کتابخانه پیرپونت مورگان^۱ نیویورک نگه‌داری می‌شود.» (بری ۱۳۸۵: ۱۸-۱۱۷)^(۸)

در شاهنامه دوبار به اژدهاکشی بهرام گور تصریح شده است: یکی در فصل بهاری دل‌انگیز که هوس شکار کرده و با هزارمرد از لشکریان به سوی سرزمین توران شتافت و در آنجا اژدهایی را با تیر کشت؛ (ر.ک. فردوسی ۱۳۷۵، ج ۷: ۸۰-۷۹) دیگر بار پس از پیروزی بر قیصر روم، به طور ناشناس در جامه فرستادگان به هند رفت و پس از کشتی گرفتن با پهلوانان هند و پیشی گرفتن در بازی چوگان، به درخواست شنگل گرگ (کرگ) و اژدهایی را کشت. (همان: ۴۲۴ تا ۴۲۷)

این عمل قهرمانانه اژدهاکشی نمونه‌وار در اسطوره‌شناسی ایران باستان، توسط دیگر ایزدان اژدراوژن تکرار شده است و به عنوان نمونه ازلی و سرمشق عالی برای اسطوره بهرام گور تبدیل گشته است و داستان‌پردازان و به تبع آنها نوابغی چون فردوسی و نظامی از این چهره انسان فانی شکوهمند، از رهگذر تصویرهای گوناگون خود، چهره خدای کهن ایرانی (ورثرغنه) که زیر نقاب بهرام گور پنهان شده است پرده برمی‌گیرند. (ر.ک. بری ۱۳۸۵: ۷۷)

بهرام گور در داستان هفت‌پیکر نظامی، به عنوان عالی‌ترین نمونه بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا و تداوم نشاط و شادمانی معرفی شده است. در این داستان، قهرمان تجسمی از اغلب ویژگی‌ها و خویشکاری‌های ایزد بهرام به نظر می‌آید. هم در رزم تمام است و هم در بزم و کامروایی. علاوه بر این‌ها، دادگری، مهرورزی نسبت به مردم و مشورت با ایشان و مجازات وزیر و کارگزار ستم‌پیشه و نیز واگذار کردن امور به مشاوران دلسوز از ویژگی‌های او است.

این داستان از جنبه‌های گوناگون قابل تفسیر و تأویل است. از جنبه نمادین می‌توان گفت نمایش کیهانی هفت‌افسانه هفت‌پیکر در زمستان، قلمرو فرمانروایی کهن الگوی اژدها، آغاز می‌شود و در بهار هنگام مرگ اژدها پایان می‌گیرد. (ر. ک. بری ۱۳۸۵: ۷۷)

تمامی داستان نظامی نیز با مطلع اژدهایی که بهرام با همه سلاح‌های ویژه اژدرآورنی از جمله کمند و کمان و سنان و شمشیر (ر. ک. فردوسی ۱۳۷۵، ج ۷: ۳۸ تا ۴۲؛ نظامی، ۱۳۸۷: ۷۵) او را از پای درمی‌آورد، آغاز می‌گردد.

فرجام و مرگ این پادشاه افسانه‌ای هم در هاله‌ای از ابهام وجود دارد. آنچه مسلم است بین سال‌های ۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی به مرگ طبیعی مرده است، اما در متون کهن مرگش را در نتیجه عشق به شکار گور و فرورفتن در باتلاق یا پنهان شدن در غار دانسته‌اند. (ر. ک. بلعمی ۱۳۸۶: ۸۱۲ تا ۸۳۱)^(۹)

بهرام چوبینه: بهرام از مردم ری، پسر وهرام گشنسب، از دودمان بزرگ مهران بود و خود را از نسل پادشاهان اشکانی می‌دانست. وی فرماندهی توانا و محبوب بود. در روزگار هرمز پس از آن‌که طوایف مهاجم شمال و مشرق را سرکوب کرد و ترکان را شکست داد، به فرماندهی کل نیروهای ایران در برابر رومیان منصوب شد، ولی شکست خورد. هرمز به طور اهانت‌آمیز او را از فرماندهی برکنار کرد، اما از آنجا که بهرام از لشکریان زیر فرمان خود اطمینان داشت، مصمم به مخالفت با هرمز شد. پس از درگذشت هرمز حاضر نبود به فرمان شاه جدید در آید؛ زیرا خود را مدعی پادشاهی می‌دانست. از آنجا که سپاه وی نیرومند بود، خسرو پرویز چندین مرتبه در برابرش شکست خورد و بهرام فاتحانه وارد پایتخت شد و تاج شاهی بر سر نهاد و به نام خود سگه زد. خسرو پرویز به امپراتور روم «موریکیوس» پناهنده شد. قیصر خسرو را با سپاهی یاری کرد و بهرام در حوالی «گنژک»

آذربایجان از سپاه روم شکست خورد و به ترکان پناه برد و در بلخ بیاسود. سپس به تحریک خسرو به قتل رسید.

سرگذشت پرحادثه بهرام چوبین در اذهان ایرانیان تأثیر قوی بر جای گذاشته و مورد افسانه‌های شیرینی به زبان پهلوی شده است. در همه این داستان‌ها بهرام را نه تنها در لشکرستانی از قهرمانان مشهور به شمار آورده‌اند، بلکه وی را در خصال مردانه و سجایای انسانی دارای مقامی عالی می‌دانند. (ر.ک. بلعمی ۱۳۸۶: ۹۳۸ تا ۹۴۹؛ نیز کریستن سن، ۱۳۷۷: ۵۷۸ تا ۵۸۰؛ صفا، ۱۳۶۹: ۴۳)

از جمله هنرمندی‌های برجسته بهرام چوبین در نبرد، مهارت وی در تیراندازی است. خالقی مطلق احتمال می‌دهد، لقب «شوبین» تحریف دیگری از همان لقب آرش باشد که آن را به بهرام که خود را از نسل آرش کمانگیر، تیرانداز مشهور روزگار منوچهر می‌دانست، نیز داده بودند. در این صورت گونه به ظاهر بی معنی «سونیر» به اصل فارسی یعنی «شیواتیر یا شیباتیر» نزدیکتر است که بعداً به «شوبین و چوبین» تحریف شده است. (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۹-۴۰۸) ^(۱۰)

دیگر از کارهای نام‌آوری که به بهرام چوبین منسوب است، نبرد با اژدهایی به نام شیرکپی است که دختر خاقان را ربوده و بلعیده بود و بهرام در سرزمین چین آن را می‌کشد. توصیفات شاهنامه از این حیوان از مقوله اغراق است و گاه به شیر یا گراز بیشتر شباهت دارد تا اژدها. در تاریخ طبری هم حیوان «خرس» است. (ر.ک. بلعمی ۱۳۸۶: ۹۴۷)

بهرام چوبین هم تقریباً به وسیله همان سلاح‌هایی که بهرام گور در نبرد با اژدها به کار می‌برد نبرد می‌کند؛ از جمله: کمان و کمند، نیزه دو شاخ نخچیر گیر و سرانجام، شمشیر:

کمند و کمان بر دو شش چوبه تیر	یکی نیزه، دو شاخ نخچیر گیر
کمان را بمالید بهرام گرد	به تیر از هوا روشنایی ببرد
خدنگی بینداخت شیر دلیر	بر شیر کپی شد از جنگ سیر

دگر تیر، بهرام زد بر سرش فرو ریخت چون آب، خون از برش
بزد نیزه‌ای بر میان دده که شد سنگ خارا به خون آژده
وزان پس به شمشیر یازید مرد تن اژدها را به دو نیم کرد
(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۹: ۱۵۰-۱۴۹)

از موضوعات با اهمیت مربوط به شخصیت بهرام چوبین، یکی دانستن او با «بهرام ورجاوند» است. پس از شکست بهرام از خسرو پرویز و فرار وی، پیروان متعصب او، حتی پس از شنیدن خبر مرگش، در انتظار بازگشت او بودند و از همان روزگار، بهرام چوبین در اذهان به چهره‌ای نجات‌بخش و مسیحایی تبدیل شده است. (ر.ک. شکوهی ۱۳۸۸، ج ۳: ۵۴۲)

وجوه شباهت و همانندی‌های بهرامان

در اساطیر آریایی بنیادی‌ترین خویشکاری‌های «ورثرغنه» اژدرکشی او و در اسطوره‌شناسی ایران باستان، فره مندی، زیناوندی، فریادرسی و نگهبانی از پیروزی و پیروزمندی از وظایف این ایزد کهن است. بهرام ایزد همراه با مهر^۱ و رشن^۲ همچون باز تیر پروازی بر فراز آسمان در پرواز و مانند گرازی خشمگین و تیزدندان پیشاپیش مهر، مردمان مهردروج و خوارشمرندگان داد و پرهیزگاری و پیمان‌شکنان را به سزای کارهایشان می‌رساند. (ر.ک. بهرام یشت، فقره ۴۷)

دیگر بهرام‌های اسطوره‌ای و تاریخی همانندی‌هایی با نمونه ازی خود دارند. مثلاً بهرام گودرز همواره در جنگ‌ها پیروز است و برای حفظ نام و گریز از ننگ، به خاطر تازیانه‌ای که نامش بر آن نوشته است، جان خود را از دست می‌دهد. سلاح اصلی او تیر، کمان، سنان سپس گرز و شمشیر است. به تعبیری می‌توان وی

را اژدهاکش دانست؛ زیرا با افراسیاب^۱ که اژدهایی هراس انگیز و موجب خشکسالی است، در نبرد است. (ر.ک. سرکاراتی ۱۳۸۵: ۲۴۴)

درفش بهرام گودرز نیز «عُرم نشان» است که یادآور هشتمین پیکر گردانی ایزد بهرام در کالبد میش گشن (و قوچ جنگی) دشتی باشاخ‌های پیچ در پیچ است. تازیانه بهرام هم یادآور نخستین جلوه ایزد بهرام در کالبد باد تند مزداآفریده است که درمان و نیرو به همراه دارد و همکار با ایزد «وای به یا وایو» است. (ر.ک. مینوی خرد ۱۳۸۰: ۴۶۲)

بهرام ورجاوند، نجات‌بخش آیین مزدایی و رهایی‌بخش و پیروزمند است و بسیاری از خویشکاری‌های ایزد بهرام را با خود دارد. همچنین با بهرام گور و بهرام چوبین، حتی با بهرام، فرزند یزدگرد سوم از نظر سجایای اخلاقی و ویژگی‌های شخصیتی ارتباط دارد.

سرنوشت و سلاح بهرامان

سرنوشت، ولادت، کودکی و بزرگ شدن اژدرکش‌ها تقریباً شبیه به هم است. پدر فریدون به دست ضحاک کشته می‌شود، بزرگ شدنش پنهانی و در میان شبانان است و گاو برمایون به وی شیر می‌دهد. کورش به روایت هردوت از ترس آستیگ به وسیله شبانان بزرگ شد. کیخسرو که پدرش به دست افراسیاب کشته شد، روزگار کودکی مبهمی دارد. (سرکاراتی ۱۳۸۵: ۲۴۲ تا ۲۴۴) حتی بهرام پنجم ساسانی (بهرام گور) پدرش (یزدگرد اول) به وسیله موبدان و نزدیکانش کشته شد و داستان «اسپ دریایی» و جفته انداختن به یزدگرد، برساخته موبدان است. (ر.ک. فردوسی. ۱۳۷۵، ج ۴: ۲۸۳) و از کودکی در میان اقوام بیگانه در حیره به دست نعمان پرورش یافت.

در اساطیر، سلاح پهلوان اژدراوژن، اغلب گرز است؛ اما درباره ایزد بهرام و بهرام‌های اساطیری، حماسی و تاریخی ایران، سلاح برجسته و غالب ایشان «تیروکمان» و سنان است. البته از گرز هم بهره می‌گیرند، اما در مرحله بعدی.

یکی از علل اصلی دلبستگی پهلوانان ایرانی به تیراندازی و نیزه‌وری، دلبستگی به آیین شکار است. هرودوت می‌گوید: «ایرانیان به فرزندان خود سه چیز می‌آموزند: سواری، تیراندازی و راستگویی.» (پورداوود ۱۳۸۲: ۱۱۲)

همان‌گونه که یاد شد، علت اصلی پیروزی ایرانیان، چه در روزگار هخامنشیان چه پس از آن در روزگار اشکانیان و ساسانیان، سوارکاران و تیرانداز و نیزه‌گزاران ماهر بوده است.

همان‌گونه که گرز فریدون و گرشاسپ و سام و رستم در جنگ‌ها پیروزی‌ها را به ارمغان می‌آورد و ایران را از ستم اژدها می‌رهانید، تیرآرش هم موجب رهایی ایرانیان از ستم و تجاوز بیگانگان به سرزمین‌های آریایی بوده است.

ایرانیان خداوندان تیر و کمان را نامبردارترین سلاحداران برمی‌شمردند و کسی که تیرانداز بود همه تنش دل و همه دلش بازو و همه بازویش کمان و همه کمانش تیر بود، و همه تیرش دل دشمن. (ر.ک. خیام ۱۳۸۰: ۴۳) در نوروزنامه آمده است: «از طریق علم نجوم گفته‌اند خداوندان کمان، آنچه تیرانداز بود و بیشتر سلاحشان تیراندازی بود، هرگز تنگ‌روزی نباشند و هر سپاهی که غلبه ایشان در سلاح تیر بود، غالب آیند.» (همان: ۳۹ تا ۴۳)

نتیجه

با دقت در ساختار معنایی اسم «بهرام» می‌توان به اصالت آن پی برد. این نام همتای ایزد «ایندرا» در اساطیر هندی و «وهگن» در اساطیر ارمنی و «هراکلس» در

اسطوره‌های رومی است. نقش بهرام در بناهای تاریخی میتراپی نیز متجلی است. در *اوستا* یک یشت (یشت چهاردهم) به نام بهرام وجود دارد و روز مخصوص به خود (بیستم هر ماه خورشیدی) دارد. در اسطوره‌های ایرانی، گل (سیسنبر) و رنگ (سرخ) ویژه بهرام از شاخصه‌های این ایزد است. هم‌رتبه ایزد سروش است و پیشاپیش ایزد مهر به نبرد با دشمنان آریائیان می‌پردازد.

کلمه بهرام از دو لغت «ورثره + غن» است. در تفسیر پهلوی *اوستا* به «پیروزگر» ترجمه شده است و با «ورترهن» سانسکریت از یک ریشه است.

در بهرام یشت در ده ترکیب متفاوت جلوه می‌کند و خود را به زرتشت می‌نمایاند و به مناسبت این نقش ویژه، انواع نیروی طبیعی، انسانی و حیوانی که لازمه پیروزی است، برای وی قائل شده‌اند. سرانجام در آخرین پیکرگردانی خود، به صورت مردی جنگی زیبای باشکوه که سرچشمه همه نیروهای پیروز است آشکار می‌شود.

بهرام، در اساطیر و حماسه‌های ایرانی، اژدرافکن است. بهترین نمونه‌های آن بهرام ورجاوند و بهرام گور (بهرام پنجم ساسانی) و بهرام چوبینه است. بهرام در همه جلوه‌ها، نماد زیناوندی، ارتشتاری و اژدرکشی در ایران باستان است و سلاح اصلی او تیروکمان و کمند و گرز است و خلاصه‌ای از شخصیت سام و گرشاسپ و رستم حتی آرش است. خویشکاری اصلی بهرام در اساطیر، یاری رساندن به اقوام ایرانی و دشمنان دروغ در نبرد است. در مجموع همه بهرام‌های نام‌برده، در ویژگی‌ها و سجایای اخلاقی و خصال انسانی مشابهت‌هایی دارند و در عین شکست‌ناپذیری، در مهرورزی نیز کم‌نظیرند و نمونه برجسته پهلوان مردمی و نجات‌بخش هستند و سوارکار و تیرانداز و کمان‌کش، نیزه‌گزار و اژدراوژن هستند و سرنوشت و فرجام کار همه تقریباً همانند است.

پی نوشت

(۱) عبدالوهاب عزّام، مترجم و مصحح شاهنامه بنداری، این تکرار را یکی از غلط‌های شاهنامه می‌داند. منصور رستگار فسایی هم معتقد است: احتمالاً در داستان همین‌گونه بوده و فردوسی بی توجه بدین نکته آن را به نظم درآورده است. (ر. ک. رستگار فسایی ۱۳۷۹ الف: ۱۲۱-۱۲۰) یوستی^۱ هم این نام (Alwā) را در یک جا تنها در داستان کاموس نشان می‌دهد و تأیید می‌کند. (۱۹۸۵: ۱۴)

(۲) آتش زوهر: پیه و دنبه گوسفند است که در موارد خاصی به آتش مقدّس می‌دهند و اگر این آتش در دسترس نباشد، در مراسم آفرینگان باید به آتش پایین‌مرتبه‌تر؛ آذران، دادگاه و آذرو (= آدروگ) داده شود، تا روان مرده بتواند از پل چینود عبور کند. (ر. ک. مینوی خرد ۱۳۸۰: ۵۱ و ۸۶ و ۱۰۸؛ نیز: *وندیداد* ۱۳۸۵: ۵۳۲)

(۳) در اینجا امشاسپند را در مفهوم مجاز توسعی به کار برده است که اعم از امشاسپند و ایزد است. البته در متون متأخر زرتشتی «ایزد بهرام» را هفتمین امشاسپند محسوب داشته‌اند. (معین، ۱۳۸۴: ۴۹ به نقل از دومناش) بندهشن یکی از نمونه‌های متأخر زرتشتی است.

(۴) برای دیدن نمونه‌هایی از این درهم پیوستگی، مراجعه شود به شاهنامه: داستان‌های مربوط به سام، گرشاسپ، رستم، فریدون؛ نیز مجموعه مقالات سرکاراتی (۱۳۸۵) (سایه‌های شکار شده)، مقاله‌های: «رستم یک شخصیت تاریخی یا (اسطوره‌ای)؟»، بنیان اساطیری حماسه ملی ایران، گرز نیای رستم، جابه‌جایی اساطیر در شاهنامه و پهلوان اژدرکش در اساطیر و شاهنامه. (۵) رجوع شود به *اوستا*: هرمزدیشت، پاره ۸؛ خورشید یشت، پاره ۵، مهر یشت، پاره ۴ و پاره ۹۶ و پاره ۱۳۲؛ فرورودین یشت، پاره ۷۲؛ ووندیداد، فرگرد ۴، پاره ۱۴۰، فرگرد ۱۸، پاره‌های ۳ و ۳۳ و ۳۶؛ یسنا، پاره ۲۰، یسنا، پاره ۴، پاره ۲۳؛ سی روزه کوچک، پاره ۱۷ و ...

(۶) برای مطالعه سرگذشت و مفاخر بهرام گور مراجعه شود به: *غرر اخبار ملوک الفرس* و *سیرهم از ثعالی مرغنی*، *اخبار الطوال دینوری*، *مجمل التواریخ و القصص*، *التنبیه و الاشراف* و *مروج الذهب مسعودی*.

- (۷) این داستان یادآورد " کرده یازدهم " از بهرام یشت است: «بهرام اهوراآفریده را می‌ستایم. بشود که پیروزی و فرّ بهرام این خانه و گله گاوان را فراگیرد.» (اوستا ۱۳۷۰: ۴۳۹) احتمالاً داستان مورد نظر از این کرده، گرت‌برداری شده و به مفاخر بهرام گور افزوده شده است.
- (۸) در این باره به تحقیقات مفصل و دامنه‌دار مایکل بری و منابع مورد مراجعه وی در کتاب *تفسیر هفت پیکر*، ۱۳۸۵ مراجعه شود.
- (۹) رجوع شود به *مجموع التواریخ و القصص* ۱۳۸۳؛ *ایران در زمان ساسانیان*، از کریستن سن، ۱۳۷۷؛ *شاهنامه*، ۱۳۷۵، ج ۷، *هفت پیکر نظامی* ۱۳۸۷.
- حافظ هم با توجه به همان داستان عامیانه می‌گوید:
- کمند صید بهرامی بیفکن جام می‌بردار
که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش
(حافظ ۱۳۸۹: ۲۹)
- (۱۰) طبری، تسمیه «چوبین» را به واسطه بلندی قامت و لاغر بودن وی می‌داند که احتمالاً از مقوله زبانشناسی عامیانه است. (ر.ک. بلعمی ۱۳۸۶: ۹۳۸).

کتابنامه

- اوستا. ۱۳۷۰. پژوهش: جلیل دوستخواه. چاپ اول. تهران: مروارید.
- احمد نژاد، کامل. ۱۳۶۹. *تحلیل آثار نظامی گنجوی*. چاپ اول. تهران: علمی.
- اخوت، احمد. ۱۳۹۲. *دستور زبان داستان*. چاپ دوم. اصفهان: فردا.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. ۱۳۸۷. *اسطوره، بیان نمادین*. چاپ دوم. تهران: سروش.
- ایونس، ورونیکا. ۱۳۸۱. *شناخت اساطیر هند*. ترجمه: محمد حسین باجلان فرخی. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- بری، مایکل. ۱۳۸۵. *تفسیر هفت پیکر نظامی*. چاپ اول. تهران: نی.
- بلعمی، ابوعلی. ۱۳۸۶. *تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ الرسل و الملوک طبری)*. تصحیح: محمد تقی بهار و محمد پروین گنابادی. چاپ اول. تهران: هرمس.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. *پژوهشی در اساطیر ایران*. چاپ اول. تهران: آگه.
- . ۱۳۸۴. *از اسطوره تا تاریخ*. چاپ چهارم. تهران: چشمه.

س ۱۳- ش ۴۷- تابستان ۹۶- بهرام از اسطوره تا تاریخ.../۳۳۷

بویس، مری. ۱۳۷۷. چکیده تاریخ کیش زرتشت. ترجمه: همایون صنعتی زاده. چاپ اول. تهران: صفی علیشاه.

بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. ۱۳۶۷. *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم*. تصحیح: جلال الدین همایی. چاپ چهارم. تهران: هما.

پورداوود، ابراهیم. ۱۳۸۲. *زین ابزار*. (جنگ ابزارهای باستانی ایران). به اهتمام: عبدالکریم جریزه‌دار. چاپ اول. تهران: اساطیر.

پین‌سنت، جان. ۱۳۸۷. *اساطیر یونان*. ترجمه: محمد حسین باجلان فرخی. چاپ دوم. تهران: اساطیر.

حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۹: *دیوان*. مصحح علامه قزوینی و قاسم غنی، تهران: هم‌میهن.
خالقی مطلق، جلال. ۱۳۸۸. *سخن‌های دیرینه*. به کوشش علی دهباشی. چاپ سوم. تهران: افکار.
خیام، عمر بن ابراهیم. ۱۳۸۰. *نوروزنامه*. تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی. چاپ اول. تهران: اساطیر.

رستگار فسایی، منصور. ۱۳۷۹ الف. *ازدها در اساطیر ایران*. چاپ دوم. تهران: توس.
_____ . ۱۳۷۹ ب. *فرهنگ نامهای شاهنامه*. جلد ۱. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ . ۱۳۸۳. *بیکرگردانی در اساطیر*. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان. ۱۳۸۴. به کوشش صادق هدایت. چاپ اول. تهران: آزاد مهر.

سرکاراتی، بهمن. ۱۳۸۵. *سایه‌های شکار شده*. چاپ دوم. تهران: طهوری.
شکوهی، فریبا. ۱۳۸۶. «بهرام ورجاوند». در *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. جلد دوم. به سرپرستی

اسماعیل سعادت. چاپ اول. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
شکوهی، یلدا. ۱۳۸۸. «زند و هومن یسن»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. جلد سوم. به سرپرستی

اسماعیل سعادت. چاپ اول. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
شمیسا، سیروس. ۱۳۷۳. *انواع ادبی*. چاپ دوم. تهران: فردوس.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۹. *حماسه‌سرایی در ایران*. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
عقیقی، رحیم. ۱۳۸۳. *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*. چاپ دوم. تهران: توس.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۵. شاهنامه. بر اساس چاپ مسکو. به کوشش: سعید حمیدیان. چاپ سوم. تهران: قطره.

فرنبح دادگی. ۱۳۶۹. بندهشن. گزارنده مهرداد بهار. چاپ اول. تهران: توس.

فروهشی، بهرام. ۱۳۷۰. ایرانویج. چاپ سوم. تهران: دانشگاه تهران.

کریستن سن، آرتور. ۱۳۷۷. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. چاپ نهم. تهران: دنیای کتاب.

معین، محمد. ۱۳۸۴. تحلیل هفت پیکر. چاپ اول. تهران: معین.

مجمعل التواریخ و القصص. ۱۳۸۲. تصحیح محمد تقی بهار. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.

مینوی خرد. ۱۳۸۰. ترجمه احمد تفضلی. ویرایش سوم. تهران: توس.

نصراصفهانی، محمدرضا و علی صادقی. ۱۳۹۱. «دگردیسی ایندرا به رستم»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، س ۸، ش ۲۸.

نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف. ۱۳۸۷. هفت پیکر. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ هفتم. تهران: قطره.

وندیاد. ۱۳۸۵. ترجمه و پژوهش هاشم رضی. چاپ اول. تهران: بهجت.

هومر. ۱۳۸۶. ادیسه. ترجمه سعید نفیسی. چاپ سوم. تهران: دنیای کتاب.

هینلز، جان راسل. ۱۳۸۴. شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چاپ نهم. تهران: چشمه.

یاحقی، محمد جعفر. ۱۳۸۶. فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. چاپ اول. تهران: فرهنگ معاصر.

یشت‌ها. ۱۳۷۷. جلد دوم. تفسیر ابراهیم پورداوود. چاپ اول. تهران: اساطیر.

English sources

Justi, Ferdinan. 1985. *Iranisches Namen buch*. printed in Germany: herstel lung.

References

- Avestā*. (1991/1369SH). Reported by Jalīl DūstXāh. First ed. Tehrān: Morvārīd.
- Afifī, Rahīm. (2004/1383SH). *Asātīr va Farhang-e īrāni dar neveštehā-ye Pahlavī*. 2nd ed. Tehrān: Tūs.
- Ahmad nejād ,Kāmel. (1990/1369SH). *Tahlīl- e āsār-e nezāmī-ye ganjavī*. First ed. Tehrān: Elmī.
- Bahār, Mehrdād. (1997/1376SH). *Pažūhešī dar Asātīr-e īrān*. First ed. Tehrān: Āgāh.
- (2005/1384SH). *Az ostūreh tā Tārīx*. 4th ed. Tehrān: Češmeh.
- Bal'amī, AbūAlī. (2007/1386SH). *Tārīx-e Bal'amī*. Ed. by Mohammad Taqī Bahār & Mohammad Parvīn Gonābādī. First ed. Tehrān: Hermes.
- Barry, Michael. (2006/1385SH). *Tafsīr- e Michael Barry bar Haft Peykar-e Nezāmi (Le pavillon des sept princesses)*. First ed. Tehrān: Ney.
- Bīrūnī, Abūreyhān. (1988/1367SH). *Altafhūm le avā'el-e sanā'āt-e tanjīm*. Ed. by Jalāl al-dīn-e Homaei. 4th ed. Tehrān: Homā.
- Boyce, Mary. (1982). *Tarikh-e kish-e zartosht (History of zoroastrianism)*. Vol II. Under the Achāmenians . Leiden: Brill.
- (1998/1377SH). *Čekīde-ye tārīx-e kīš zartošt. (Zoroastrianism: its antiquity and constant vigour)*. Tr. by Homayūn San'atīzāde. First ed. Tehrān: Safī Alīšāh.
- Christensen, Arthur. (1998/1377SH). *Īrān dar zamān-e sāsāniyān (L'Iran sous les sassanides)*. Tr. by Qolām Rezā Rašīd yāsemī. 9th ed. Tehrān: Donyā-ye Ketāb.
- Esmā'īlpūr, Abolqāsem. (2008/1387SH). *Ostūreh, bayān-e nomādīn*. 2nd ed. Tehrān: Sorūš.
- Faranbaq Dādagī .(1990/1369SH). *Bondeheš*. Tr. by Mehrdād Bahār. First ed. Tehrān: Tūs.
- Farahvašī, Bahrām. (1991/1370SH). *Irānvj*. 3rd ed. Tehrān: Tehrān University.
- Ferdowsī, Abolqāsem. (1996/1375SH). *Šāhnāme*. beases printed of moscow. With the effort of Sa'īd Hamīdiyān. 3rd ed. Tehrān: Qatreh.
- Hāfez, Šams Al-dī. (2010/ 1389SH). *Dīvān*. Ed by Allāme Qazvīnī and Qāsem Qanī. Tehrān: Hammīhan.
- Hinnells, John Russell. (2007/1386SH). *Šenāxt-e asātīr-e īrān (Persian mythology)*. Tr. by Žāleh Amūzgār & Ahmad Tafazzolī. 9th ed. Tehrān: Češmeh.

Homerus. (2007/1386SH). *Odiseh (Odysseia)*. Tr. by Sa'īd Nafisī. 3rd ed. Tehrān: Donyā-ye Ketāb.

Ions, Veronica. (2002/1381SH). *Šenāxt-e asātīr-e hend (Indian mythology)*. Tr. by Mohammad Hossein Bājelān Farroxī. 2nd ed. Tehrān: Asātīr.

Justi, Ferdinan. (1985). *Iranisches Namen buch*. printed in Germany: herstel lung.

Minoo-ye xerad. (2001/1380SH). Tr. by Ahmad Tafazzolī. 3rd ed. Tehrān:Tūs.

Mo'īn, Mohammad. (2005/1385SH). *Tahlīl-e haft Peykar*. First ed. Tehrān: Mo'īn.

Mojma' al-tavārīx va al-qesas. (2010/1389). Ed. by Mohammad Taqī Bahār. First ed. Tehrān: Donyā-ye Ketāb.

Nasr-e Esfahānī, Mohammad Rezā & Alī Sādeqī. (2012/1391/SH). "Degardīsī-ye īndrā be rostam". *Azād University Quarterly Journal of Mytho – mystic Literature*. Year 8. No28.

Nezāmī Ganjavī, Eliyās ebn-e Yūsof. (2008/1387SH). *Haft peykar*. With the effort of Sa'īd Hamidiyān. 7th ed. Tehrān: Qatreh.

Oxovvat, Ahmad. (2013/1392SH). *Dastūr-e zabān-e dāstān*. 2nd ed. Esfahān: Fardā.

Pinsent, John. (2008/1387SH). *Šenāxt-e asātīr-e yūnān (Greek mythology)*. Tr by Mohammad Hossein Bājelān Farroxī. 2nd ed. Tehrān: Asātīr.

Pūrdāvūd, Ebrāhīm. (2003/1382SH). *Zīn-abzār*. With the effort of Abdolkarīm Jorbozedār. First ed. Tehrān: Asātīr.

Rastgār Fasāei, Mansūr. (2000/1379SH). *Ezdehā dar asātīr-e īrān*. 2nd ed. Tehrān: Tūs.

----- . (2004/1383SH) . *Peykar-gardānī dar asātīr*. First ed. Tehrān: Pažūhešgāh-e Olūm-e Ensānī va Motale'āt-e Farhangī.

----- . (2000/1379SH). *Farhang-e nāmehā-ye šāhnāme*. Vol. 1. 2nd ed. Tehrān: Pažūhešgāh-e Olūm-e Ensānī va Motale'āt-e Farhangī.

Safā, Zabīhollāh. (1990/1369SH). *Hamāseh sorāyei dar īrān*. 5th ed. Tehrān: Amīr Kabīr.

Šamīsā, Sīrūs. (1994/1373SH). *Anvā'-e adabī*. 2nd ed. Tehrān: Ferdows.

Sarkārātī, Bahman. (2006/1385SH). *Sāyehā-ye šekār šodeh*. 2nd ed. Tehrān: Tahūrī.

Šokūhī, Farībā. (2007/1386SH). "Bahrām-e Varjāvand". *Encyclopedia of Persian Language and Literature*. Advisor Esma'īl Sa'ādat. Vol. 2. 2nd ed. Tehrān: Farhangestān-e zabān va adab-e Fārsī.

Šokūhī, Yaldā. (2009/1388SH). “Zand-e vahman yasn”. *Danesh-name-ye zaban va adab-e farsi. (Encyclopedia of Persian Language and Literature)*. Advisor Esmā’il Sa’ādat. Vol. 3. First ed. Tehrān: Farhangestān-e zabān va adab-e Fārsī.

Vandīdād. (2006/1385SH). Vol.1. First ed. Tr. by Hāšem Razī. Tehrān: Bahjat.

Xāleqī Motlaq, Jalāl. (2009/1388SH). *Soxanhā-ye dīrīneh*. With the effort of Ali Dehbāšī. 3rd ed. Tehrān: Afkār.

Xayyām, Omar ebn-e Ebrāhīm. (2001/1380SH). *Nowrūznāme*. Ed. by Mojtabā Mīnovī. First ed. Tehrān: Asātīr.

Yāhaqī, Mohammad Ja’far. (2007/1386SH). *Farhang-e asātīr va dāstānvārehā dar adabiyāt-e fārsī*. First ed. Tehrān: Farhang-e

Mo’āser. *Yashthā*. (1998/1377SH). Vol.2. Interpreted by Ebrāhīm pūrdāvūd. First ed. Tehrān: Asātīr.

Zand-e vahūman yasn va kārnāme-ye ardešīr-e bābakān. (2005/1384SH). With the effort of Sādeq Hedāyat. First ed. Tehrān: Āzād Mehr.